



نقش ادبی

- نقش تاریخی و خلاقیت فردی / دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی
- رویکرد سیستماتیک به قصه نویسی در قالب نثر مدرن /
نسرین رحیمیه / مهرزاد ملکان
- اسطوره کیخسرو در شاهنامه / دکتر ابوالقاسم اسماعیل پور

نقش تاریخی و خلاقیت فردی

محمد رضا شفیعی کدکنی

۳۶

بهارا
سال سیزدهم
شماره ۷۶
مرداد - شهریور
۱۳۸۹

ساده‌ترین راه این است که قضیه را از اینجا شروع کنیم و با این پرسش که «هیچ فکر کرده‌اید که در این لحظه تاریخی و فرهنگی که ما در آن به سر می‌بریم، چند هزار نفر در قلمرو زبان فارسی هستند که می‌توانند «شعر»ی مثل:

آهوی کوهی در دشت چه‌گونه دَوَدَا
او ندارد یار، بی‌یار چه‌گونه بُودَا.

بگویند؟» هر کس وزن و قافیه را تشخیص دهد، ظاهراً می‌تواند شبی پانصد بیت، خیلی بهتر از این شعر بگوید و به این حساب، امکان آن هست که در یک شب، ده‌ها هزار بیت بهتر از این شعر ابوحنیفه شغدی، توسط این جمع انبوه «دارندگان طبع موزون» و آگاه از مسأله وزن و قافیه، گفته شود. اما از آنچه غافلیم این است که همه این افراد به فرض اینکه صد هزار نفر باشند، نه یک شب که اگر سال‌ها و سال‌ها وقت صرف کنند، نخواهند توانست یک بیت بگویند که جای این بیت ساده برهنه از هر صنعت و آرایش را بگیرد. چرا؟

قدری دقیق‌تر و فنی‌تر مثال بزنم: تصور من بر این است که بسیاری از شاعران جوان ورزیده و مایه‌ور و با ذوق امروز، اگر بکوشند و تمرین کنند شاید بتوانند شعری مانند «زمستان» اخوان بگویند، یعنی شعری که به لحاظ وزن و قافیه و تشبیهات و تمثیلات و کنایات با آن شعر برابری کند؛ به‌ویژه وقتی که این شعر را در یک تحلیل ساختاری یا صورت‌گریانه، به مقداری تشبیه و استعاره و فناوری [فن‌آوری] و صنعت، بازگردانیم و تجزیه کنیم. اما اگر تمام استعدادهای درجه اول این نسل، تمام عمرشان را صرف کنند که

شعری بگویند که جای «زمستان» اخوان را بگیرد، محال است از عهده آن برآیند؛ با اینکه در تحلیل ساختاری یا صورنگرایانه، این شعر ترکیبی است از مقداری تشبیه و استعاره که شبیه اغلب آنها و بهتر از آنها به ذهن بسیاری از اهل ذوق و شعر ممکن است خطور کند. اشکال عمده و یا راز اصلی کار همین جاست و آنچه جوانان را غالباً گول می‌زند همین است که وقتی در خلوت یا در جلسات دوستانه به مقایسه شعر خودشان با شعر ابوحفص سغدی و در مراحل بالا و بالاتر، «زمستان» م. امید می‌پردازند، به‌طور قطع و یقین نظرشان این می‌شود که آنها می‌توانند شبی صدها بیت بهتر از «آهوی کوهی...» بسرایند، یا وقتی به اجزای سازنده «زمستان» نگاه می‌کنند، بسیاری‌شان با خود می‌گویند: «ما می‌توانیم شعرهایی بهتر از آن بگوییم.» و ای بسا که بعضی از آنان در این اندیشه خویش صادق باشند؛ یعنی مایه ذوق و مهارت را در تشبیهات و استعارات و کنایات داشته باشند که شعری به لحاظ اشتغال بر این صناعت‌ها، حتی قوی‌تر از «زمستان» به وجود آورند. اما اینان از یک امر بسیار ساده و در عین حال پیچیده غافلند و آن مسأله «نقش تاریخی» هنرمند است.

هر اثر برجسته هنری ترکیبی است از «خلاقیات فردی» هنرمند در یک‌سوی و «نقش تاریخی» اثر او از سوی دیگر. کسانی که می‌گویند: «ما در یک شب می‌توانیم صدها بیت بهتر از «آهوی کوهی...» بگوییم»، یا جوانان ورزیده و با استعدادی که تصور می‌کنند می‌توانند شعری همتای «زمستان» بسرایند، از این نکته غافلند که گیرم چنان شعرهایی بسرایند، محال است که صدهزار تایی آن شعرها، بتواند جای «آهوی کوهی...» یا «زمستان» را بگیرد؛ زیرا به‌لحاظ «نقش تاریخی» لاتکرار فی‌التجلی؛ و در این رودخانه که بهره‌مندی از نقش تاریخی است - پیش از یک‌بار نمی‌توان شنا کرد.

آنچه در اختیار این اشخاص است، خلاقیات فردی هنرمند یا «صناعت‌شناسی» شبه هنرمندانه است. حتی اگر شبهه را قوی‌تر بگیریم و به آنچه در وجود آنهاست فقط «خلاقیات فردی» نام دهیم و نه «صناعت‌شناسی شبه هنرمندانه» باز هم پنجاه درصد قضیه لنگ است؛ یعنی باید به این نکته توجه داشت که هر اثر ادبی موفق، از حد «آهوی کوهی...» با تمام سادگیش - گرفته تا پیچیده‌ترین بخش‌های شاهنامه یا دیوان حافظ و دیوان شمس تبریز، همه دارای دو بخش اساسی است: یکی خلاقیات هنرمند و دیگری نقش تاریخی اثر. ما وقتی به ساخت و صورت یک شعر موفق نگاه می‌کنیم، غالباً از نقش تاریخی آن غافل می‌شویم و پیش خودمان ممکن است تصور کنیم: «ما که بهتر از این می‌توانیم بگوییم، ما که تشبیهات بهتری می‌توانیم بیاوریم. ما که ترکیبات جدیدتری می‌توانیم ایجاد کنیم، ما که...» ولی غافلیم از این‌که «نقش تاریخی» آن شعر را نیز در نظر بگیریم. اگر امروز کسی شعری مانند «آهوی کوهی...» بگوید یا حتی شعری مثل «زمستان» بسراید، مسلماً کسی به او کوچک‌ترین توجهی نخواهد کرد؛ در صورتی‌که تا زبان فارسی باقی است «آهوی کوهی...» با همان لطافت ابتدایی و نایب (naive) اش، زنده است و بی‌گمان تا زبان فارسی باشد، شعر «زمستان» در ردیف



• دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی در مراسم اهدای جایزه بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار به پروفسور ریچارد فرای

شعرهای برجسته قرن ما باقی خواهد بود و بسیاری از شعرهایی که در طول قرون گفته شده و هزار بار از «آهوی کوهی...» بهتر بوده است فراموش شده است و چه بسیار شعرهایی که در همین عصر ما سروده می‌شود و به لحاظ تمام وجوه خلاقیت فردی و مسائل ساخت و صورت، بهتر از «زمستان» می‌نماید، پیش از خداوند خویش مرده است. نمی‌دانم در شکل‌گیری یک شعر موفق و گاه جاودانه، چند درصدش «خلاقیت فردی» است و چند درصدش «نقش تاریخی»؛ ولی همین قدر می‌دانم که جاودانگی یک اثر یا دست‌کم، مطرح بودن آن برای اکنون و آینده، در گرو دو چیز است: «نقش تاریخی» و «خلاقیت فردی». تمام کسانی که خود را گول می‌زنند، چه در قوالب کهن و چه در ساخت و صورت شعرهای مدرن ماورای‌بنفش، اینها همه خلاقیت فردی را امری مستقل و تمام‌عیار می‌دانند و از مسأله «نقش تاریخی» غافلند. به همین دلیل وقتی تنها به قاضی می‌روند یا حتی در محافل و مجامع خاص خود سخن می‌گویند، دست‌کم در اعماق دلشان چنین حساب می‌کنند که شعر آنها از «آهوی کوهی...» مسلماً بهتر است و زیباتر، یا پیش خودشان می‌گویند: «ای بابا! این هم شد تشبیه؟ «نفس‌ها ابر»، یا «تابوت سترِ ظلمت نه توی»، یا «چراغ باده»، یا «درختان اسکلت‌های بلور آجین»، آن هم در حجم گسترده‌ای به این وسعت و با این همه اطناب و دوری از هرگونه «ایجاز» مدرنی! ما خیلی تشبیهات بهتر از این می‌توانیم ایجاد کنیم».

خلاقیت فردی امری است در اختیار ما؛ اما نقش تاریخی، چیزی است بیرون از حوزه اراده و خواست ما و به هیچ وجه قابل پیش‌بینی نیست؛ جز اینکه بگوییم: «موهبتی است الهی» هیچ چیز دیگر درباره آن نمی‌توانیم بگوییم. حتی اگر در حوزه الهیات شک داشته باشیم و یا یقین برخلاف آن.

به همین دلیل است که بسیاری از شعرها، تمام دلایل صوری توفیق و ماندگاری را دارند و نمی‌مانند و بسیاری از شعرها دلیل خاصی برای ماندنشان وجود ندارد و بر زبان مردم و در زنجیره تاریخ همچنان جریان دارند.

گمان نکنید که این قضیه منحصر در ادبیات رسمی است. در قلمرو ادبیات عامیانه نیز چنین است. خیلی‌ها تصور می‌کنند اگر بنشینند شبی صد‌ها دوبیتی (ترانه) بهتر از آن چیزهایی که در میان عوام رایج است، می‌توانند بگویند. و راست هم هست. اگر یک شاعر ماهر بنشیند، شبی صد‌ها دوبیتی «درست‌تر» با «تشبیهات نوتر» می‌تواند بگوید. ولی وقتی یک میلیون دوبیتی گفت و همه را با تمام وسایلی که در اختیارش بود نشر داد، متوجه خواهد شد که جای یکی از آن دوبیتی‌های عامیانه را نتوانسته است بگیرد. این دوبیتی‌های عامیانه خدا می‌داند هر کدام چندین قرن عمر دارند و همین‌طور از نسلی به نسلی دیگر به ارث می‌رسند، با اینکه ما پیش خود فکر می‌کنیم: «ای بابا! ما که تشبیهات بهتری داریم، ما که حرف‌های مهم‌تری می‌توانیم بزنیم». این تصورات غلط ما، غفلت از نقش تاریخی است و بیش از حد بها دادن به خلاقیت فردی.

از شادروان حبیب یغمایی شنیدم (و شاید هم از شخص دیگری اما از نسل او و از همان ادیبان نامدار عصر پهلوی اول) که می‌گفت: وقتی مقرر شد که به جمع‌آوری ترانه‌های روستایی ایران بپردازند، از طرف دولت قراردادی با مرحوم حسین کوهی کرمانی بسته شد که وی متصدی جمع‌آوری این ترانه‌ها شود و در برابر هر دوبیتی مبلغ ناچیزی (شاید پنج ریال یا کمتر) به او بدهند. به طوری که راوی (مرحوم یغمایی یا دیگری که از یاد برده‌ام) می‌گفت، مرحوم کوهی در اندک زمانی مقدار زیادی دوبیتی آورد و بعد از تحقیق معلوم شد که هم برای گرفتن پول بیشتر و هم برای راحتی خودش، نشسته است و در کنار دوبیتی‌های روستایی، مقدار زیادی از خودش، به سبک و سیاق آن ترانه‌ها، سروده است و کار را به کلی از ارزش ساقط کرده است. بعد قرار شد که پول را به تمامی بگیرد، ولی تک‌تک ترانه‌ها را بر او عرضه کنند و او قسم بخورد که این یکی یا آن یکی را از مردم شنیده‌ام؛ و سرانجام از مجموعه انبوهی که فراهم آورده بود، بعد از مقداری قسم خوردن، آن کتاب «مقتصد ترانه» به وجود آمد که شادروان ملک‌الشعراء بهار هم بر آن مقدمه نوشته است (چاپ ۱۳۱۷ تهران).

اگر متوجه «جعل»‌های مرحوم کوهی نمی‌شدند، باز هم جای نگرانی نبود؛ زیرا محال بود که یکی از آن چند هزار دوبیتی برساخته کوهی (که در عالم خودش و در روزگار و نسل خودش شاعر ماهر بود) بتواند جایی در میان انبوه دوبیتی‌های عامیانه مردمی باز کند؛ چرا که برساخته‌های کوهی، اگر هم به لحاظ ساخت و صورت، هنرمندانه‌تر و برتر از دوبیتی‌های عامه بود، به لحاظ «نقش تاریخی» که روی دیگر سکه «اصالت» است، نمی‌توانست کوچک‌ترین توفیقی به دست آورد.

هیچ اثری در تاریخ حاصل خلاقیت فردی محض نیست. خلاقیت فردی جدا از نقش تاریخی، کاری نمی‌تواند انجام دهد. تمام شعرهایی که این روزها می‌خوانیم و سرشار است از ایمازهای نو، ترکیبات جدید، سمبل‌سازی‌های بدیع و هیچ چنگی به دل ما نمی‌زند، فاقد نقش تاریخی‌اند و بسیاری شعرها که در محیط جامعه گل می‌کنند و به نسل‌های بعد هم انتقال می‌یابند (با اینکه ما، در بسیاری از مسائل ساخت و صورت آنها، ممکن است ایرادهای بجایی داشته باشیم) شعرهایی هستند که علاوه بر خلاقیت فردی، از نقش تاریخی نیز برخوردارند.

نقش تاریخی را هیچ ناقدی گیرم افلاطون به طور نظری نمی‌تواند کشف یا پیش‌بینی کند. این را مردم زمانه و ادوار تاریخ عملاً کشف می‌کنند و بس. اگر به این شعر به قول اخوان «مشهور» و «بد» که می‌گوید:

سیصد گل سرخ و یک گل نسرانی
ما را ز سر بریده می‌ترسانی



• دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی

گر ما ز سر بریده می‌ترسیدیم
در کوچه عاشقان نمی‌گردیدیم

توجه کنید، می‌بینید قرن‌هاست که در میان مردم شهرت دارد و کدام صاحب «طبع نظم» ای است که پیش خود یقین نداشته باشد که شبی صدها «ترانه» بهتر از این می‌تواند بگوید. اما کدام شاعر بزرگی می‌تواند شعری بگوید که جای همین شعر «مشهور و بد» را بگیرد؟ بی‌گمان هیچ‌کس. چرا که نشر و نفوذ این شعر نشان می‌دهد که در حال و هوای خاص خودش دارای نقش تاریخی است؛ اما آن‌که می‌خواهد با «خلاقیت فردی» به جنگ و رقابت با آن برخیزد، از آن روی دیگر سکه که همان نقش تاریخی است بی‌خبر است.

همان‌طور که یک شعر دارای نقش تاریخی است (مثلاً «یاد آر ز شمع مرده یاد آر» دهخدای بزرگ)، گاه یک شاعر نیز در مجموع دارای نقش تاریخی است، مثل سنائی، و در عصر ما نیما. ادوار تاریخ ادبی یک ملت نیز ممکن است به‌اعتبار نقش تاریخی، دارای درجات باشند؛ مثلاً: عصر غزنوی قیاس شود با عصر تیموریان. بنابراین همان‌طور که یک شعر را به‌اعتبار نقش تاریخی می‌توان مورد ارزیابی قرار داد، یک شاعر را نیز می‌توان بررسی کرد و یک دوره تاریخی را نیز.

نقش تاریخی در مجموع، چیزی نیست جز معنا و رنگ و بویی که هر شعر از هر بافت تاریخی خویش می‌گیرد. اگر جای شعر را در زنجیره تاریخ، پس و پیش کنیم که البته این فقط در ذهن و در عالم خیال قابل تصور است و در عالم خارج هرگز تحقق‌پذیر نیست

آن شعر می‌تواند ارزش متفاوتی پیدا کند. مثلاً اگر شعر «آهوی کوهی...» جایش در دیوان انوری یا سعدی باشد، نقش تاریخی خود را از دست می‌دهد و چیزی مسخره خواهد بود و اگر گمنام‌ترین شعرهای گمنام‌ترین شعرای عصر قاجاری را ببریم به عصر رودکی، معنی و تشخیص پیدا می‌کند. البته همان‌طور که گفتم این کار فقط در ذهن قابل تصور است و این «اگر» از همان «اگرهای محال» تاریخی است. ولی یک‌طور دیگر می‌توان این «اگر» را در مواردی از عالم ذهن خارج برد و نقش تاریخی را در آن مشاهده کرد. اگر شخصی یک شعر درجه چندم و گمنام یا بسیار مبتذل و عامیانه را در یک بافت تاریخی خاص، در یک واقعه معین، به‌نوعی به‌کار ببرد، امکان آن هست که همان شعر که به‌هنگام آفرینش و از دیدگاه طبیعی دارای نقش تاریخی مهمی نبوده است با این تمثّل و با این کاربرد جدید، نقش تاریخی به خود بگیرد. کم نیست شعرهایی که بر اثر چنین کاربردهایی، معنای تاریخی پیدا می‌کنند و دارای نوعی «نقش تاریخی» می‌شوند. در چنین مواردی، آن نوع شعر، از نو متولد می‌شود و معنای تازه‌ای به خود می‌گیرد. در حقیقت چنان است که در نخستین بار و در نخستین تولد، فاقد نقش تاریخی بوده است و در تولد دوباره‌ای، دارای نقش تاریخی می‌شود؛ مثل شعری که این مَقفَع وقتی که از در آتشگاهی می‌گذشت و آن را زبان حال خود قرار داد، بر زبان آورد:

يَا بَيْتَ عَاتِكَةِ الَّذِي اَنْعَزَلُ

۴۲

یا غزلی که می‌گویند ظاهره گفته است، ولی در حقیقت از او نیست و حسب حال تاریخی او شده است:

گر به تو افتدم نظر چهره به چهره روبه‌رو...

البته این‌گونه موارد را نمی‌توان نقش تاریخی به معنی درست و مطلق آن تلقی کرد؛ نقش تاریخی در معنی اصلی، ربطی به ضمایم تاریخی یک اثر ندارد.

همان‌گونه که یک شعر یا یک شاعر یا یک دوره شعری، دارای نقش تاریخی است، هر یک از سبک‌ها و قالب‌ها نیز دارای نقش تاریخی‌اند و گاه ممکن است در تکامل تاریخی یک فرهنگ نقش تاریخی خود را از دست بدهند یا نقش تاریخی از دست‌رفته خود را بازیابند. مثلاً قالب قصیده از عصر سلجوقی به بعد، نقش تاریخی خود را از دست داده بود و با مشروطیت و به‌ویژه در آثار بهار، نقش تاریخی خود را بازیافت؛ یا قالب قطعه در آثار پروین اعتصامی. این نکته را صورت‌گرایان روسی به‌نیکی دریافته‌اند که گاه یک قالب فراموش شده یا فاقد نقش تاریخی، در یک وضعیت خاص و به‌وسیله یک هنرمند، تجدید حیات می‌کند و مثال این نکته را در تاریخ ادبیات دیگر ملل شاید بهتر از ما و فرهنگ ما بتوان یافت؛ زیرا ملل اروپایی دارای «تکامل تاریخی» طولیند، ولی «تحول تاریخی» ما حالت پاندولی دارد. با این‌همه، مثال این نکته را در تاریخ ادبیات سرزمین خودمان هم می‌توانیم بیابیم.

تصور نکنید که قضیه نقش تاریخی تنها مرتبط با امور تاریخی و اجتماعی است. خیر،

نقش تاریخی، مفهومی بسی فراتر از کاربرد اجتماعی و تاریخی دارد. بگذارید مثالی از شعر عاشقانه بزنم و از یک شاعر عصر خودمان: اخوان در آخر شاهنامه غزلی نیمایی دارد (غزل شماره ۳) که این گونه آغاز می‌شود:

ای تکیه‌گاه و پناه
زیباترین لحظه‌های
پر عصمت و پر شکوه
تنهایی و خلوت من.

بعدها همین حال و هوا و تجربه را در همین ساخت و صورت، در چندین غزل دیگر تعقیب کرد و گسترش داد که در کتاب پاییز در زندان او با عنوان غزل‌های شماره ۶ و ۷ و به صورت «برگزیده» ترکیب شده ۶ و ۷ در جای دیگر چاپ شده است. اگر از لحاظ ساخت و صورت و عناصر سازنده شعر به آن غزل‌ها نگاه کنیم، تمامی آنها هم به اعتبار اجزا و هم به اعتبار کل و ترکیب بر این شعر رجحان دارند؛ اما هیچ کدام از آنها نتوانسته است جای غزل شماره ۳ را بگیرد، زیرا آنها فاقد نقش تاریخی غزل شماره ۳ بودند.

می‌بینید که در یک نوع خاص از شعر و در یک شاعر خاص، آن هم در قلمرو غنا و غزل و امور کاملاً شخصی، نقش تاریخی چه اهمیتی دارد. بنابراین باید توجه داشت که مقصود از نقش تاریخی، به هیچ وجه، کاربرد یک شعر در زمینه مسایل اجتماعی و تاریخی نیست. امری است فراتر از همه اینها.

شاملو در هوای تازه شعری دارد به عنوان «افق روشن» که این گونه آغاز می‌شود:
روزی ما دوباره کبوترهایمان را پیدا خواهیم کرد.

گویا تاریخ شعر سال ۱۳۳۴ است و این اولین شعر از اولین شعرهای بی‌وزن اوست که از توفیق نسبی و قابل ملاحظه‌ای برخوردار شده است و هر جا بخوانند چند شعر برجسته از او انتخاب کنند به‌ویژه با توجه به سیر تاریخی کارهای او در قلمرو شعر مثنوی بی‌گمان آن را انتخاب می‌کنند.

حتی به‌طور مطلق هم می‌توان آن را در ردیف شعرهای خوب او قرار داد. امروز در میان مقلدان بی‌شمار شاملو یا بهتر بگوییم، در میان نویسندگان «شعر»های مثنوی، کمتر کسی است که نتواند به لحاظ ساخت و صورت، چنین شعری به وجود آورد. اما اگر تمامی آن خانم‌ها و آقایان نویسنده شعرهای مثنوی، تمام نیروی خود را صرف کنند تا اثری به وجود آورند که جای «افق روشن» را بگیرد، بی‌گمان ناکام خواهند ماند. در صورتی که هریک از آن «شاعران» در خلوت و تنهایی خویش، وقتی به مسایل ساخت و صورت و تشبیه و استعاره و تمثیل و کنایه و الفاظ و تراکیب می‌اندیشد، یقین دارد که ده‌ها شعر بهتر از «افق روشن» می‌تواند بنویسد و حق نیز همان است، اگر فقط مسأله، مسأله ساخت و صورت و تشبیه و استعاره بود و نقش تاریخی قابل یاد بردن. اما آنچه «افق روشن» را همچنان زنده نگاه می‌دارد و در

رده‌بهترین شعرهای متثور عصر ما، تنها ساخت و صورت و اجزا و تراکیب آن نیست، بلکه ویرای همه آنها، نقش تاریخی این شعر است که به آن حیات و تداوم تدریجی می‌دهد.

شاید بعضی از خوانندگان تصور کنند که رابطه‌ای برقرار است میان نقش تاریخی یک شعر و آگاهی خواننده یا شنونده از تاریخ سروده‌شدن آن؛ در صورتی که چنین نیست. اصلاً چنین نیست. اگر اخوان مجموعه غزل‌های ۳ و ۶ و ۷ و «ترکیب برگزیده ۶ و ۷» را یک‌جا و بدون تاریخ منتشر می‌کرد، تردیدی ندارم که باز هم غزل شماره ۳ موفق‌تر از آن‌های دیگر می‌شد. به همین دلیل، یقین دارم که اگر شعری واجد نقش تاریخی باشد و در روزگار سروده‌شدن، انتشار نیابد، جای نگرانی نیست. هر وقت که نشر شود، نقش تاریخی‌اش ضمیمه غیرقابل انفکاک آن خواهد بود. اگر شعرهایی مانند «کارون» از توللی یا «باران» از گلچین گیلانی تا همین الان انتشار نیافته بود و حالا این روزها، چندین دهه بعد از تاریخ سرایش آنها انتشار می‌یافت، باز هم آن شعرها از همان میزان توفیق برخوردار بودند که اکنون برخوردارند.

هر شعری که دارای نقش تاریخی باشد در هر شرایطی که عرضه شود، از اصالت برخوردار خواهد بود. شاید هم بشود گفت: «نقش تاریخی، همان اصالت است.» به هر حال، تأثیر خاص خود را خواهد داشت. گیرم در تاریخ سروده‌شدنش نشر نیابد یا تاریخی که زیر آن نهاده شده است. تاریخ راستین آن شعر نباشد. ممکن است مورخان ادب یا ناقدان شعر، تاریخ نشر یا سروده‌شدن یک شعر را مهم تلقی کنند و ابداعی بودن یک مضمون یا یک تصویر را از این رهگذر مورد نقد و بررسی قرار دهند؛ اما آنچه نقش تاریخی یک شعر است و مایه استمرار حیات آن در زندگی اجتماعی و فرهنگی یک ملت، چیزی است که ارتباطی به این حرف‌ها ندارد. مردم کاری به این ندارند که فلان تصویر یا فلان مضمون را حافظ از سلمان ساوجی گرفته یا از اوحدی مراغه‌ای. آنها به تمامیت شعر حافظ می‌نگرند و در پرتو اصالت یا نقش تاریخی آن - ناخودآگاه - از آن لذت می‌برند و با آن زندگی می‌کنند. همین.

۴۴

با توجه به همین نکته بدیهی و در عین حال پوشیده «نقش تاریخی و خلاقیت فردی» است که می‌توان دریافت که شعرهای اصیل و واجد نقش تاریخی هیچ‌گاه تراحمی برای یکدیگر ندارند، یعنی در تاریخ ادبیات یک ملت وقتی شعری از اصالت برخوردار بود، با تحول و تکاملی که نوع آن شعر یا حال و هوای معنوی آن به خود می‌گیرد و با ظهور نمونه‌های پیچیده‌تر (یعنی متکامل‌تر) آن شعر، باز هم نیاز به وجود نمونه‌آغازین همچنان باقی می‌ماند و می‌توان در کنار نمونه‌های تکامل‌یافته آن شعر، از نمونه‌های نخستین آن شعر نیز لذت برد؛ لذتی که از غزل‌های سنائی می‌بریم با وجود دیوان شمس تبریز یا التذادی که از غزل انوری حاصل می‌شود با بودن غزل‌های سعدی. حتی می‌توان مثالی محسوس‌تر و معاصرتر زد: لذتی که از شعر «باران» گلچین گیلانی امروز می‌بریم بی‌گمان آیندگان نیز

خواهند برد، با اینکه همین «نوع» از شعر هم در این پنجاه سال تکامل خاص خود را داشته و به لحاظ ساخت و صورت، تحولات چشم‌گیری به خود دیده است.

غفلت از نقش تاریخی یک اثر و خیره‌شدن در اجزای سازنده ساخت و صورت آن، مهم‌ترین عامل گول‌زنده نسل‌هایی است که در هر عصری خود را تباه کرده‌اند و به تصور اینکه «تشبیهات» ما یا «الفاظ» ما یا «افکار» ما بهتر از فلان نمونه موفق و معروف «غزل» یا «قصیده» یا «شعر نو» است، آنان را به مجرداندیشی و انتزاع‌گرایی و اصالت‌دادن به ساخت و صورت (و به خصوص به اجزای سازنده ساخت و صورت) واداشته است. بسیاری از ناقدان پیر و جوان شعر نو نیز امروز گرفتار همین بلیه‌اند و با تجزیه یک قطعه شعر به مقداری تشبیه و استعاره و تمثیل، به آن نمره می‌دهند و از موجودیت «نقش تاریخی» یا «غیاب» «نقش تاریخی» آن به کلی غافل می‌شوند، در نتیجه «باران» گلچین گیلانی یا «کارون» توللی یا حتی «زمستان» اخوان، در تحلیل تجریدی آنان، نمی‌تواند ارزش «شعر» فلان جوانکی را پیدا کند که مقداری «تصویر» را از ذهن خویش، یا با گلچین کردن و دخل و تصرف و قرینه‌سازی در تصاویر دیگران (اعم از فارسی و فرنگی) بر روی هم انباشته است؛ در صورتی که با گذشت چندماه، یا حداکثر چند سال، تمام موجودیت آن جوان و حتی نسل آن جوان، فراموش می‌شود و باز شعرهای «باران» و «کارون» و «زمستان» به حیات طبیعی خود، در ذهن و ضمیر جامعه، ادامه می‌دهد. این خطای باصره که متأسفانه اغلب ناقدان مطبوعاتی ما گرفتار آن هستند، هیچ علتی ندارد، به جز غفلت از مسأله «نقش تاریخی» یک شعر و پرداختن بیش از حد به «تجزیه» عناصر سازنده ساخت و صورت آن و از همه بدتر، بها دادن به تک‌تک آن عناصر، مجرد از «کلیت و تمامیت» شعر که بر روی هم «اصالت و نقش تاریخی» آن را به وجود می‌آورد. شاید بشود گفت: «مقتضای حال» بر دو گونه است: مقتضای حال فردی و مقتضای حال اجتماعی. مقتضای حال فردی، آن نیاز روحی و فضای روانشناسانه‌ای است که هرکس به‌عنوان مخاطب یک خطاب (خواه هنری و خواه غیرهنری) داراست و مقتضای حال اجتماعی آن حال و هوای حاکم بر نیازهای روحی کل جامعه است که وقتی یک شعر با آن مقتضای حال هماهنگی داشت، دارای «نقش تاریخی» می‌شود.